totfim

و ضعف معده و تنقیه [illegible] مستحکمات و در همه آنها اشرف در مزاج است و بسیاری کس ضعف معده

و سوء مزاج است و باشد حرارت و ضعف معده و قیء و علامت علت مذکور است

که در وی درد است و باشد [illegible] در یک تهیج [illegible] در رنگ بدن و جهه [illegible] سپیدی گراید

و نبض [illegible] باشد و بیرون [illegible] ولهذا بسیار نفخ و قراقر شکم و اجابت طبع بر خلاف معتاد

[illegible] است و گاه [illegible] بزرگ [illegible] بود و [illegible] و چند [illegible]

[illegible] و در [illegible] اجابت طبع بر غیر معتاد است که گاهی طبیعت قبض بود و گاهی [illegible] و گاهی

[illegible] خالص [illegible] و گاهی [illegible] و گاهی [illegible] آید و گاهی [illegible] علاج [illegible]

که [illegible] بود [illegible] و جهت تنقیه ایارج فیقرا و [illegible] چند دفعه اگر [illegible] و [illegible]

قوی [illegible] و باشد ان [illegible] قوت [illegible] و [illegible]

در این مرض شراب افسنتین [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible] علاج

[illegible] باید که [illegible] و این آن است که [illegible] تنقیه نسبت ضعف [illegible] باشد [illegible]

بحث [illegible] و باید دانست که [illegible] و [illegible] باید داد و در [illegible]

[illegible] باید کرد و [illegible] آب [illegible] اما [illegible] باید [illegible]

در [illegible] است و اگر [illegible] آب [illegible] عرق [illegible] و [illegible]

و اگر [illegible] و [illegible] که [illegible]

دراج و کبک و زیرباج که بقدر نخود دو از جبنی و مصطکی و زعفران

مطلب بو دو فایده بهترین علاج در این مرض ریاضت است بر طریق

سیوم خاصه که با مشی مع و در باب فصد احتیاط چیزهاست تا ضرورت نشود زنهار ترکیب او نشود
و ضرورت که از روی فصد توان داشت در هیچ حال آنست که سبب پیچش امتلای جسمی و خون بود اگر
و با تشنّدان بنگی و آثار امتلای خون باشد در مزاج علیل و فصد برای آن کمتر است و دیر باز
آنست که چون فصد شود در وی قوت محسوس و حال ضعیف نرسد چون امراض قهر زده و طبیع اعضا و ضعف
بعده اندک خون برآید بعد احتیاط ملس اگر در امراض حبس دهند تا ضعف نیابد و اقتصار
حاجت نیاید ضرورت ترمی و کذلک قطع بود اگر از امعده محقق نکشاید از اشتر بود با حکم
دهند با احتیاط تمام توان کرد که اخراج خون بی ضرورت و در آن علت ار بسبب و با غیب
ضعف مضاعف در حجت آفات شنبه در آن مرض منقیه مقدار کنند و در سهل ادویه
جمع شود و مصلح و شیب دهند با ثمره تقریب معده که ملک از در بخار تقویت معده
خاصه اگر معده ضعیف بنی درگاه مرانند که از امعده مستحکم شده و استعمال آب سرد کرد آن
دهند با اول نزد با درنگ و سکنجبین مادة و ابد تا ضعف درم ترکیه اند و از میوه انار و سیب
و سکنجبین و از حیض فروری در سال و نزد جمع گلاب مکه و دیگر علت کردن تقویه و ردع
مصطکی و سوس و رشنت بر معده مالیدن بود مند و ضعیف در آستانه و دوری قرابتی مادر که باد و
بار و بعد علم در فصل اعضاء عام ازی باطنی در آمده اعضار از جوهر ست خون بردن آید و سوا
گردد از اشتقاق بر سه قسم است لحمی و رقی و طبع و هر یک تقسیم مرا که ذکر باید آید اگر نه
ماده در اعضار ظاهر بوع لحمیست و آنکه در روی ماده در اعضار باطنی باشد رقیست و طبع
مراد ازان اعضار باطنیه فصل قسم است که شمول است و جار ضایحه در رگ گفته باید قسم
در لحمی و دوری شتق ماده فصل و فرج لحمیست نهند لحم کو سند و علت وی آن ا

سترها بسبب تبه و تشنج گردد همچون خمیر چون با انگشت فشار کنند فرو رود و تا دیری همچنان باز نگردد
منخسف باز بعده استسقاء لحمی که یرقانی در آید در سوء المزاج اللطیف چنانکه باید و بسیاری ... نطرونها ... بعضی
طبیعت و ترنجیدن دهان و قلت عطش بود الا اگر سوء المزاج حار است بود و نشان حرارت ... باشد
چون شدت عطش و سرخی روی و تلخی دهان و مانند آن و باید دانست که بسبب ... ضعیف
قوای جگر است و بیرون مزاج او در جگر و دماغ که از گرمی جگر خیزد زیرا که چون جگر ضعیف بود
و بسوء مزاج گرم یا سرد مبتلا گردد و غذا نیک هضم نیابد و همچنان تا هضم در جگر اندر تغیر یابد و خون
تازه جدا از فعل گوشت در آید و بدان سبب غلظت چنانکه گفته شد مختلف ... که مزاج
در رگها نافذ نباشد زیرا که ماهیت ریح بی حرکت و لطیف نیست ... همچنین که
باز عند زوال غذا پدید گردد ... جز بسبب ضعف و بیرون جگر ...
خون از بدن یا ذرب ... مثل خون حیض و بواسیر ... شدن ...
و در ورزش گرم و تعب و حرکت مفرط ...
چیزی ... و معده ... و در فعل جگر ضعف ... شوند
... پس ... شده و کثرت ... ضعیف ...
و هضم آن ... یا معده ... ضعیف ... و بسبب ...
رود و جگر ... و همچنان ... نسبت
جزو بدن ... در فعل گوشت باشد ... ضعف ...
و ضعف جگر ... مزاج گرم ... بدن ... اعضا ... باشد

ماب باستسقا افکند چنانچه در جزو فصل مفصل گفته آید علاج تخمه از راه سبب سابقه گفته
که کیفیت آن در باب جزو مذکور شد و بعد معالجه سبب در آنهم نمایند که عبارت است از برودت
و ضعف جگر بدانچه در سوء المزاج بارد جگر مذکور شد از معاجین و اغذیه و اغذیه سخنه ولی از
تعدیل و تسخین جگر جهت تنقیه و خشک شدن رطوبات ادویه باشد ضماد کنند و هم به تعریق
و روغنها بیمار را زنند و اما آنکه استسقا مع الحرارت است هرچه در سوء المزاج گرم جگر مذکور است بکار برند تا حرارت
تسکین یابد بعد از علاج استسقا مرعی شود که اسهال و ادرار و تعریق و تخفیفات لیکن احتیاط کمتر از
شدید الحرارت است [illegible] و اگر چه [illegible] باب جزو [illegible] هر یک در روح
[illegible] است اما در اینجا [illegible] بیان کنیم مفصل لغات [illegible] اما تدبیر [illegible] سابقه
بیان است که از ضعف [illegible] سبب [illegible] خوانند و [illegible]
[illegible] معجون گرم و [illegible] توان کرد چنانکه
در موضع [illegible] مذکور است در [illegible] فصل [illegible] استسقا [illegible] بیان باید و تدبیر
[illegible] که در سوء المزاج سرد جگر مذکور شد [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] طبیع [illegible] شدن لغات
سفید است اما اگر مع الحرارت [illegible] حرارت [illegible] علاج استسقا کرده
[illegible] و در [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] توان داد و اگر [illegible]
شربت زوفا [illegible] و [illegible] که در اد [illegible]

سودمند است و خوردن انار در رعاف نافع ترس و درد است چنانچه در سوء جگر گفته شد عرق النساء [illegible]
فایده [illegible] نافع است [illegible] دیگر [illegible] فربه است [illegible] بدم کرد [illegible]
بر غذا [illegible] و جهت تقدیم گوشت [illegible] جوان که [illegible]
اما طریقه [illegible] آن است که پوره [illegible] با روغن [illegible] با نمک [illegible]
[illegible] و مرجع [illegible] بادام [illegible] با روغن
[illegible] در عروق و نقش آب یک ساعت [illegible]
آن است که [illegible] چنانچه [illegible]
باید [illegible] آب [illegible]
[illegible] شحم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و چون [illegible]
مقام آب در ما است فایده فوائد [illegible] که در سوء [illegible] گفته شد [illegible]
و [illegible] اشیاء [illegible] تریاق فاروق خوردن است با [illegible]
گردد و اگر تریاق فاروق نافع نشود تریاق [illegible]
[illegible]

بغایت تنک بود زیرا آب که بر سبیل تقطیر حاصل میشود چنانچه که آب خوشنما نبود و در کرده تمام لطیف حرارت او

اطبا حکم سیمتر میکنند [illegible] است و همین قسم [illegible] و دیگر که جمع شود آب در اجسام و بانی [illegible] در زیر دیوار

اما این تر شیها اگر جمع شود و سبب [illegible] آن [illegible] است در بدن کرد آن [illegible] و در موضع اما اینجا

سابقه بسیارست یعنی آنکه دارای [illegible] زیاده [illegible] ضعیف [illegible] بسبب [illegible] کم [illegible]

جمیع اعضا و ماننده آن که در ضعف [illegible] مذکور است پس علت از جمیع [illegible] و [illegible]

و بدن از [illegible] نماید و [illegible] اکثر المقدار [illegible] و [illegible] از [illegible] میباید [illegible] و در

تجسس [illegible] آنکه آب سرد بسیار [illegible] آنکه در رطوبات بدن [illegible] و [illegible]

معتاد [illegible] از اعضا و غیر آن و بدان سبب آن رطوبات [illegible] روی [illegible] و آن [illegible]

بهترین [illegible] است و علیه [illegible] و علامت [illegible] و [illegible] است و [illegible] و بر [illegible]

[illegible] و [illegible] عند [illegible] کما [illegible] است و [illegible] بر [illegible]

به [illegible] حرکت و جنبش آب [illegible] مجرای [illegible] و [illegible] در اطراف [illegible]

اعضا [illegible] و چون [illegible] روی [illegible] اگر [illegible] حرارت [illegible] علامت [illegible]

و [illegible] است و اگر مع الحرارت بود [illegible] حرارت [illegible] چون [illegible]

رنگ بدن و [illegible] آن سؤال هر رطوبتی که در بدن [illegible] غیر طبیعی متعفن [illegible]

که [illegible] رطوبت [illegible] در این [illegible] میگردد جواب تعفن رطوبت [illegible]

که در یک موضع [illegible] نباشد [illegible] در وی [illegible] همچون آب که در حوضی [illegible]

و [illegible] آب [illegible] در وی [illegible] بدان سبب [illegible] و [illegible] در آن تولد کند و در

[illegible] بلکه آب حرکت [illegible] نقصان میگردد [illegible] متعفن میگردد [illegible]

[illegible]

اگر اسهال بسبب ورم حار باشد علاج ورم حار بکنند که تدبیر او در مبحث آن بحث آن مذکور گشته
و اگر بسبب بدی هضم در تنقیه مزاج جگر کوشند و رفع حرارت و برودت در استغراق و بحران بهمین نحو
مرعی دارند شد اگر با حرارت بود جهت تبدیل مزاج سکنجبین و آب انار و مانند آن دهند و اگر با برودت
گلنگبین بارد و اگر به حرارت بود برای تبدیل سکنجبین ساده و آب انار و شراب صندل و شراب
افتیمون دهند و جهت تقویت گلنگبین حار و در ابتدا دواء المسک و ... و معجون ... و در علاج
بادام شامل است و بعد از آن که بسبب استسقاء زقی شبیه مطبوخ بدهند ... هند آب نباید بخورد
دفع بیماری و مانند ... دهند و در دفع استسقاء زقی که از حمی باشد نفع تمام دارد و خیار شنبر با سکنجبین
در استسقاء از برودت بود و به از استفراغ جهت تقویت جگر قرص امبرباریس و قرص لک و شراب
انار و شراب سیب و مانند آن دهند و جهت ادرار قرص مازریون و مانند آن چون حب ... مطبوخ
که از ... و ... و مانند آن و تخم کرفس و تخم کشوت و ... و مانند آن و بعد از آن دهند و معجون و ... تریاق
بکار برند و نفع ... آنست که ماء ... منفعت ... و بول و در فضای ... جمع شده باشد ...
واحد ... مانند بلکه ... تجدید ... کنند تا طبع ... و ... جمع
بجزئی ... بپذیرد ... و صفت قرص مازریون ... اهلیله
آرد جو از هر یک ... تخم ... و ... و ... با جلاب دهند و ...
تخم کاسنی ده درم تخم مازریون ... و ... ده ... از هر یک ... و چهار
... مغز تخم خیار از هر یک دو درم ... و ... از ... قرص ... بسازند ...
یک قرص بدهند ... مازریون ۵ ... تا ... نهار ... درآورده ... خورند ...

سموم است و طریق ضماد برگ ددوی آنست که دو سه بار روز در برگ گیرند چنانچه برگ بالای روی شکم بندند بعد

سه چهار بار باب سرین بشویند و در سایه خشک نمایند و اگر ضرورتی شود در آفتاب نهند تا زود خشک شود

و بهترین آنست که بار زیتون تازه برگ برگ کشیده و بعضی با عسل روز در برکه میدارند و بعضی یکروز در آفتاب میکنند

و در سایه در آفتاب خشک میکنند و دیگر بار در سایه صفت کلکلانج بار و برگ بار زیتون که عسل اول در

سرکه تر کرده بعد از آن خشک ساخته و پوست هلیله زرد از هر یک بیست درم عصاره افسنتین ده درم اذخر

گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیار ربع سیر از هر یک دو درم تخم خلوص خیارشنبر شکر طبرزد

از هر یک پانزده درم جمله پارده دوا است تخمی و مغز قسوس طبرزد در آب گرم حل نمایند و صاف کرده

بجوشانند تا که غلیظ شود پس ادویه دیگر کوفته بیخته در وی سرشند کلکلانج چهار هلیله بسیله آنکه قنقلو

ریوند تخم کرفس شیطرج هندی فلفل دار فلفل فرزره کرمانی ریوند چینی نمک اندرانی نمک نفطی

نمک هندی نمک سرخ نانخواه از هر یک سه درم تربد یک رطل آنکه نخی سه رطل جمله هژده دوا است

آنکه را درست و چهار رطل آب بپزند تا هشت رطل باز آن صاف نمایند و در آن آب صاف

کرده چهار رطل قند انداز ند و باز بجوشانند تا بقوام عسل آید پس یک رطل روغن کهنه تازه بر آن

اندازند و حرکت دهند تا بار ... پس باقی ادویه کوفته و بیخته در وی سرشند و بعمل عسل دارد جهت استسقا

آب استسقا دواء الکرکم و معجون ملک ... دیگر ... که هر دو در استسقا بکار برند باید

که در تحقیق روی مبالغه کنند تا قوت ادویه ... بعد ... و ... عندی تا ... جو

است ... بابا ... اگر ... گرفتن کنند ... اگر ...

مستسقی ... را ... نفع دارد ... ستحکم نشود ...

... ترت ... سکنجبین ... بنوشند ...

دارد ... مستسقیه ... انار ... دارد

علت

علت فتق ... ضعف ... در جا بکار آید ... [illegible]

... [illegible] ... پیاله ... [illegible]

و ... [illegible] ... مشتبه ... [illegible]

... [illegible] ... علاج این ... [illegible]

... [illegible] قسم سوم در علاج ... [illegible]

... [illegible] و این قسم استسقا را ... [illegible]

و سبب ... [illegible] ... کثرت رطوبت ... معده و ضعف ... [illegible]

علاج ... [illegible] ... ماده ... [illegible]

که چون ... هضم ... در معده ... [illegible]

... [illegible]

افراط حرارت ... و ضعف هضم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... چون ... [illegible]

... [illegible]

شیاف سداب با زهره خورد و حمول نمایند و در قسم چهارم از استسقاء طبلی که آن را بعضی گویند که به جهه ریاح

مرسله است زیرا که هرگاه در استسقاء طبلی رطوبات بسیار رقیقه تحلیل پذیرد و آنچه عسر التحلیل و منضج نبوده باشد

و هرگاه بسبب صلابت زیاده زمانی ممتد شود در طبلی تحلیل و حبس در لغت مرادف استسقاء است و مستسقی را

محبوس گویند به قسم که گفتیم اما در اصطلاح اطبا حبس احتباس است و باید دانست که آن اتحاد و طبلی ممکن است

که صلابت بیفزاید از آنچه که بود و علت بیشتر و بیمار ... و در معالجه آن را گرداند و هرگاه منقلب شد بیمار را

بسبب قوت عود فرماید و بحرکت بسیار که ... حرارت بدن زیاد شود علاج آن چیزها که مسهل طاقت نمایند تا ماده را

انقطاع ... بسبب تلطیف و تحلیل از بیماری زهر ... کبریت و نطرون و ماء و روغن و آنچه در ... و آن

و تخم ... و چند ... کبریت و نطرون کوفته و بیخته با ... سداب و ... بجهه ... نمود

تا بند باید و ... که در جمیع اقسام استسقاء ... و باید دانست که ... که استسقاء ... مفرط بود

چیزهای گرم ... در جمیع ... در هیچ قسم ... بشیر ... تخم کاسنی و بیخ کاسنی ... کنند

و ... استعمال نمایند و چه ... این ... خوردن ... ملینه ... ایشان ...

آنچه ... منفعت ... تخم کاسنی ... موبیز ... ارمنی ... عناب ...

... مدت ... خیارشنبر ... هر یک ده درم ... خیارشنبر ... یک ... سکنه

... کاسنی ... المسهلات ... کاسنی و ... که ...

... در ... قسم ... کبریت و نطرون ... و ... عرق ...

و ... آب زیرا که ... استسقاء ... آورد

... بجای ... و ... تا عرق آید.

و آن عرق را به پارچه خشک ... و ... بر ... ننشسته ... داد اگر

... کنند و ... که ... عرق آید و ... بنشیند

تا عرق آید ... زیرا که ... تجربه ...

اللهم

همین قدر را باید بس است فایده دیگر شیر شتر [illegible] که [illegible] بود [illegible] شیخ و متقدمین [illegible] بسیار است

در استسقاء [illegible] که معروف است. و [illegible] شنیده‌اند در روز [illegible] شیر [illegible]

و ده درم [illegible] روایت [illegible] و آنچه [illegible] در استسقاء [illegible]

سرد است. برای [illegible] باید [illegible] نوع [illegible] باید [illegible] مانند [illegible] که [illegible]

و در مرض سرد [illegible] در بیماریهای صفراوی [illegible]

استعمال شیر [illegible] که [illegible]

بعضی [illegible] و مانند آن [illegible]

در ضعف استسقاء که از سردی [illegible] هر چند این قسم [illegible] نوع [illegible]

باشد و [illegible] بعضی [illegible] نوع [illegible] در استسقاء که از ضعف [illegible]

علاج [illegible] کنند و [illegible] در ضعف الطحال [illegible]

نوع ۴ در استسقاء که از [illegible] دوام [illegible] علاج

شربت [illegible] نوع در استسقاء که [illegible]

[illegible]

نوع ۴ در استسقاء که [illegible]

نوع ۵ [illegible]

[illegible] نوع [illegible] در استسقاء که [illegible]

[illegible]

۸ [illegible] نوع [illegible] در استسقاء که [illegible]

[illegible] نوع [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] نوع [illegible] در استسقاء که [illegible]

و تحلیل کند و مدت در دوام [illegible] است و [illegible] هر گاه مرض دایم بود و مسهل [illegible] دادن

با استعمال [illegible] باید [illegible] [illegible] نمی‌کند [illegible] [illegible] آنچه [illegible] در دست [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و علامت آن [illegible]

نقص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible]

بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جالینوس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در بیان [illegible] گوش

و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] در آن

و در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در وجع [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در گوش [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گوش و چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گوش [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در وجع [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در گوش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که افیون در [illegible] حل کرده [illegible] و از خارج صندل [illegible] [illegible]

در [illegible] و آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افیون [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] گوش [illegible] و [illegible] افیون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

علامت دویم آنست که [illegible] بحسب [illegible] و بدان سبب درد [illegible]
جالینوس گفته است و بسبب رطوبات دماغ گرم [illegible]
ازان بخار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در هر دو گوش و در هر دو چشم و در روی [illegible]
شود و گاهی [illegible] عطش پیدا شود و چون [illegible] درین نوع [illegible]
در علاج سر [illegible] فصد و [illegible] تمام [illegible] علاج [illegible]
[illegible] گردد [illegible] در ترطیب [illegible] دماغ [illegible]
و [illegible] و مروخات و غیر آن چنانچه در صداع [illegible] علامات [illegible]
گرمی [illegible] رباح [illegible]
[illegible] بر گوش [illegible] که در علامات [illegible]
علامات [illegible]
[illegible] و علامتش [illegible] باشد [illegible]
و مروخ [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] در گوش [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] الاخلاط [illegible] علامتش [illegible]
[illegible]
علامتش [illegible] و صداع [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
[illegible] در گوش [illegible]
و اگر [illegible] رباح [illegible]

که تنها ... [illegible] باده که در آن [illegible] حرارت ضعیفه در [illegible] زند و آن سبب ریاح بارده از قبیل سرما

[illegible] درشت گیرد در که [illegible] که دو [illegible] و [illegible] و صداع [illegible]

[illegible] ریاح گشته [illegible] حرکت [illegible] در گوش [illegible]

[illegible] بر ودت [illegible] و [illegible] کثیف [illegible] اگر [illegible] در اینجا تحقیق بود

[illegible] گردد [illegible] ریاح [illegible] تمامه [illegible]

[illegible] باردة [illegible] اگر [illegible] ضعیف الحرکه [illegible] در گوش داد

[illegible] گوش [illegible] حرارت [illegible] باده [illegible] بیخار در گوش [illegible] دو صداع

[illegible] ضعیف [illegible] بادام [illegible]

تحقیق [illegible] بلکه [illegible] گوش [illegible] و سبب [illegible]

[illegible] روغنها [illegible] یا [illegible] گوش [illegible] قیصوم [illegible]

[illegible] گوش [illegible] در گوش [illegible] در گوش

[illegible] ادویه [illegible] که [illegible] گوش [illegible]

[illegible] هواء باردگشته باشد [illegible] ریاح بارده [illegible]

سبب [illegible] گوش [illegible] و در موضع سرد [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] روغنها [illegible] در گوش چکانیدن [illegible] باردة در گوش [illegible]

[illegible] ریاح [illegible] علاج [illegible] ادویه [illegible] قسم سیم که سبب

[illegible] که [illegible] در گوش [illegible]

[illegible] علاج [illegible] در گوش چکانیدن

قسم چهارم [illegible] گوش [illegible] در [illegible] بدن [illegible]

[illegible] باد [illegible] از حقیقت [illegible]

[illegible] در این نوع [illegible] تحلیلات [illegible]

[illegible] روغنها [illegible] در گوش چکانند و [illegible] و [illegible]

باب

کشنیز تر را آب بگیرند و [illegible] فایده تسکین یابد در صداع [illegible] اما [illegible] است اما در علاج [illegible] بدانست که [illegible]
[illegible] و [illegible] در گوش [illegible] قسم [illegible] و درد [illegible]
[illegible] قطره [illegible] و آب در گوش [illegible]
[illegible] در گوش و [illegible]
عجب [illegible] در گوش چکانند و بجز [illegible]
[illegible] و طلع [illegible] و شبت [illegible] در علاج اعتقاد [illegible] و [illegible]
مسخنات و مولدات [illegible] فایده [illegible] که [illegible] قسم ششم [illegible]
درد گوش [illegible] علامت [illegible] که در [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] علاج [illegible]
فایده این نوع [illegible] در آب [illegible]
[illegible] و علاج [illegible]
علاج [illegible] در گوش چکانند و در کتاب حنین بن اسحق آمده
[illegible] عنب الثعلب [illegible] در گوش [illegible]
و [illegible] در گوش چکانند [illegible] حفص [illegible]
انفجار [illegible]
در [illegible] در گوش [illegible] در گوش [illegible]
[illegible] و حروف و کشف [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] بعون الله [illegible]

totfim

تاریخ تولد فرزند ارجمند [illegible] شب جمعه [illegible] جمادی الاول [illegible] سنه ۱۲۷۲
ساعت [illegible] بطلوع مانده
در سنه [illegible] ۱۲۷۲

مولود فرزندی آقا محمد جعفر بیستم ذی حجة الحرام
در شب جمعه سنه ۱۲۹۳

مولود فرزندی محمد رضا [illegible] سه‌شنبه بیستم [illegible] ربیع الاول
طلوع [illegible] سنه ۱۳۰۰ [illegible] فرزند [illegible]

مولود فرزند دلبند دختری [illegible] در [illegible] محرم
[illegible]
شنبه ۱۳۰۵
[illegible] سه‌شنبه نهم ذیحجه [illegible]
[illegible]
سنه [illegible] ۱۳۰۲

تولد فرزند [illegible] ربیع الاول [illegible]
طلوع [illegible]
۲۰ [illegible] ربیع الاول [illegible] سنه ۱۲۸۹

تولد فرزند ارجمند [illegible]
[illegible]
شب سه‌شنبه [illegible] سنه ۱۲۹۸
[illegible]

شب شنبه ۲۴
تولد فرزند ارجمند احمد [illegible] ساعت
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] یازده [illegible]
بطلوع [illegible] سنه ۱۳۰۲

مولود صبیه دختری [illegible] محمد [illegible] رقیه خانم
در سنه ۱۳۰[illegible]

رساله در طب